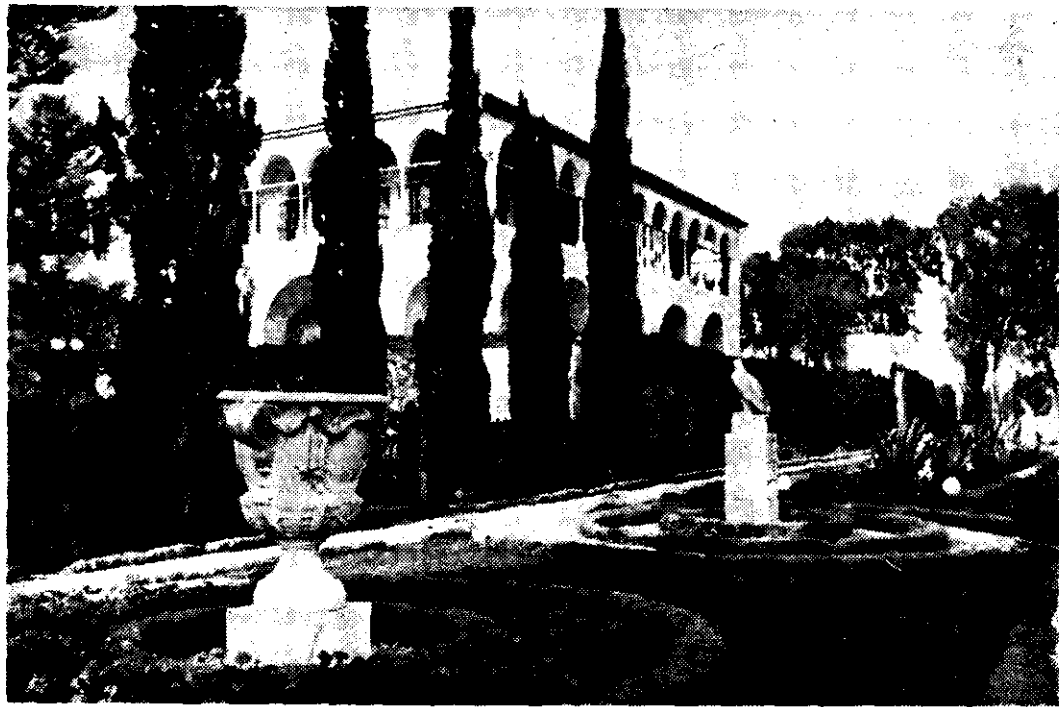
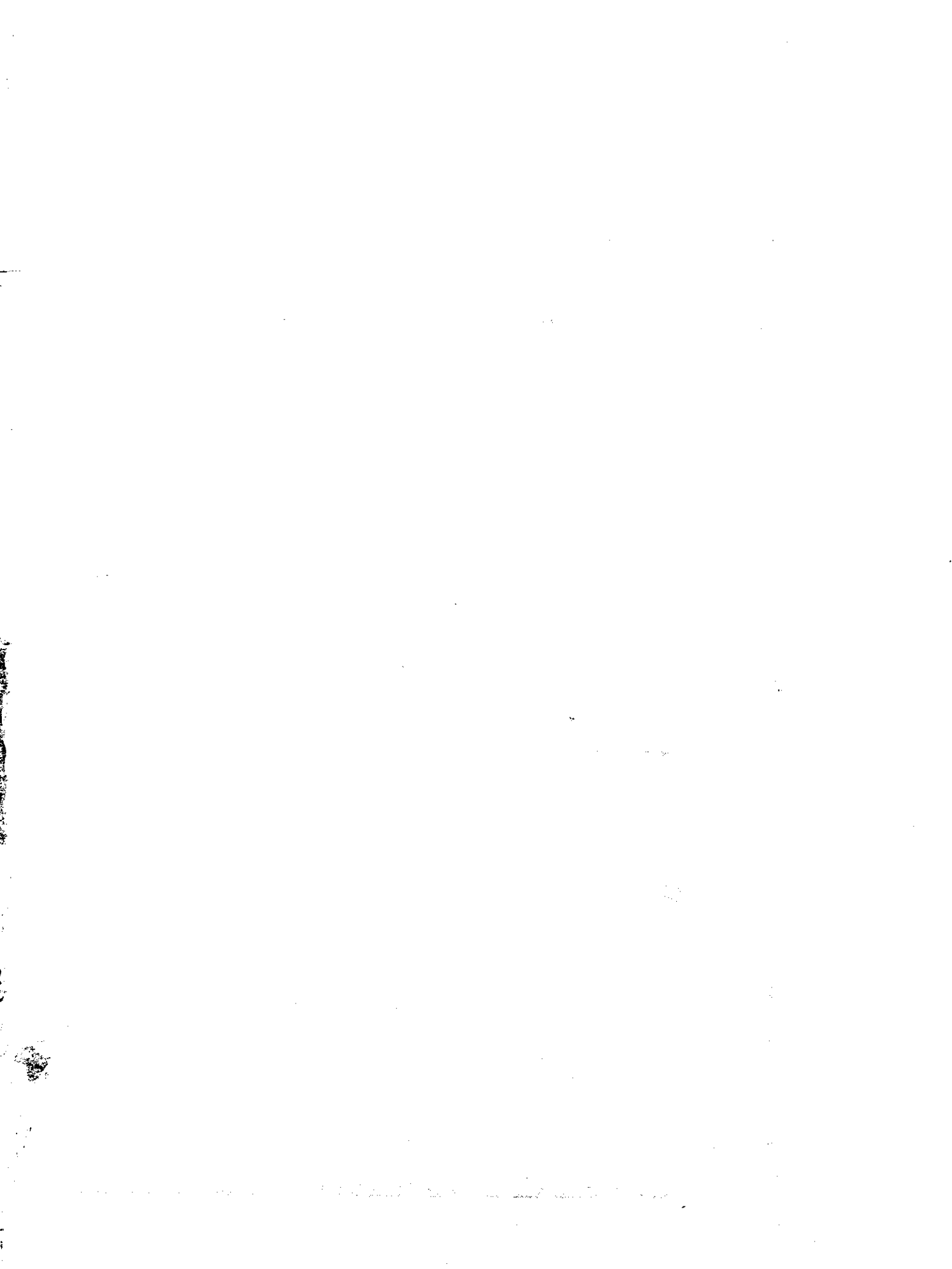


195

1A

Handwritten scribbles





اجباراً قطعاً نباید هیچ حزبی داخل شوند
و در امر سیاستی مداخله نمایند. حضرت عبدالبهاء

آهنگت بدیع

مخصوص جامعه بهائی است

شهر البهائیه، شهر اقبال، ۱۲۰ دی ماه

شماره دین ۱۲۴۲

مارس آوریل ۱۹۶۳

شماره ۱ سال ۱۸

شماره مسلسل ۱۹۳

فهرست مندرجات

صفحه

—

۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء جل شانه

۳

۲- سرآغاز

۵

۳- آزادی حقیقی

۱۰

۴- بلوغ و شخصیت

۱۵

۵- بهار یزدانی (شعر)

۱۶

۶- صفحه ای از يك كتاب (دور بهائی)

۲۳

۷- شاهد انجمن عالم انسان

۲۷

۸- ایادی امرالله (دکتر هرمان گروسمن)

۲۹

۹- چگونه بهائی شدم

۳۲

۱۰- صاحب عالم (شعر)

۳۳

۱۱- خاطره ای از سفر مازندران

۳۷

۱۲- جواب سوئالات

عکس روی جلد - نمائی از قصر مبارك بهجی

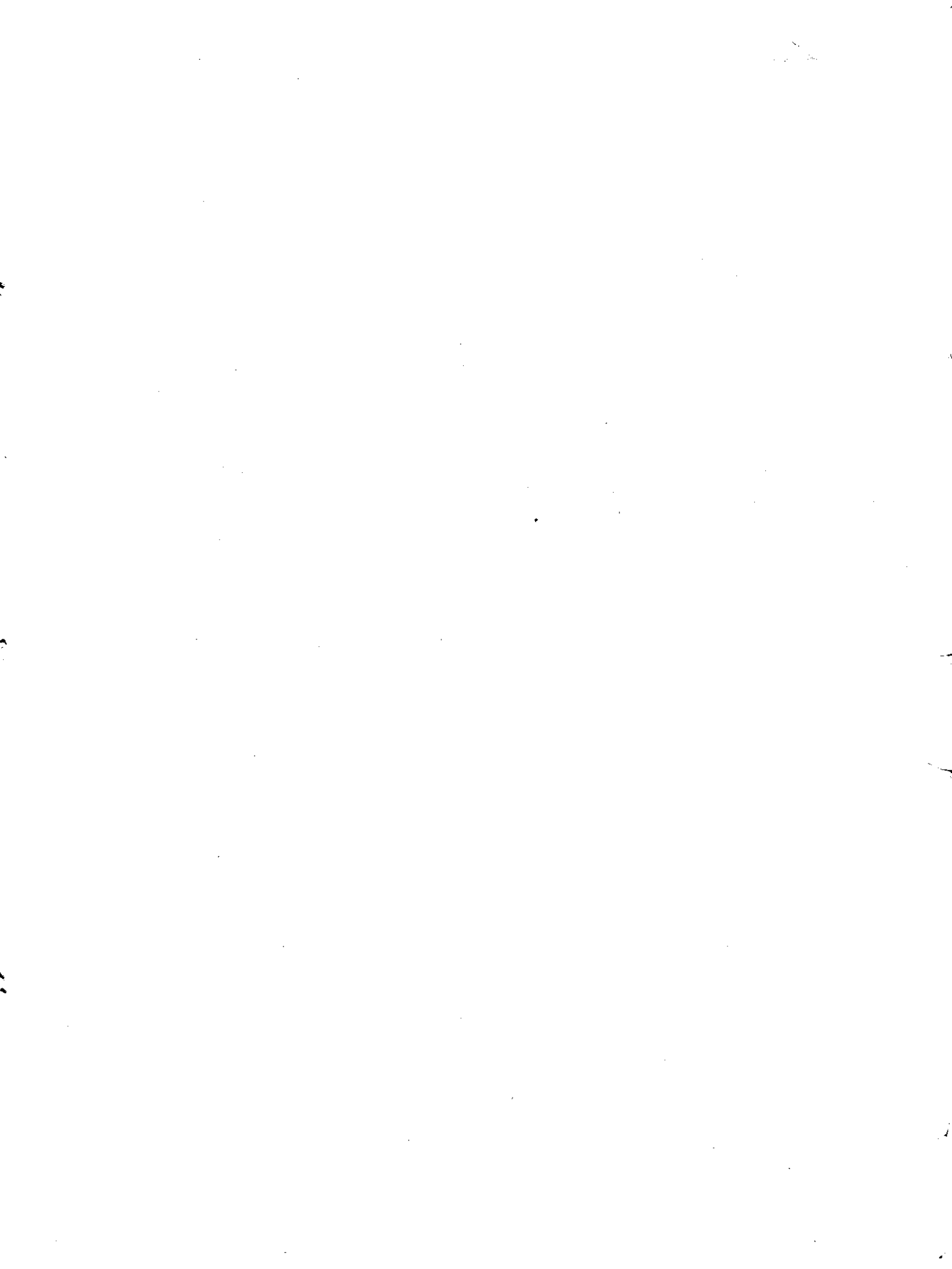
اجزای آن در ۹ ایالت شمال شرقی ایالات متحده مین، نیو هامپشایر، رود ایلند، کنکتیکت، ورمونت، پنسیلوانیا، ماساچوست

نیوجرسی، نیویورک، کلیم وین، پنسیلوانیا

جوانه

ای منادیان آسمانی ایام فرزند است همیشه یاد آن یاران محبت منم و از درگاه احدیت طلب نماید
و توفیق ینمایم تا آن جمع مانند شمع در اقالیم امریکت برافروزند و نور محبت آند در قلوب روشن نمایند تا انوار
تعالیم آسمانی خط امریکت را مانند این فضای نامتناهی نجوم هدایت کبری روشن و قرین نمایند
ایالات شمال شرقی در ساحل اطلانتیک مثل ایالات مین، نیو هامپشایر، ماساچوست، رود ایلند، کنکتیکت
ورمونت، پنسیلوانیا، نیوجرسی و نیویورک در بعضی این ایالات اجزای موجود ولی در بعضی شهرهای این ایالات
هنوز نفوس با انوار ملکوت روشن نشده اند و از تعالیم آسمانی خبر ندارند لهذا از برای هر یک از شما ها اگر
ممکن باشد بان شهرها شباید و چون ستاره با نور هدایت کبری برافروزید خداوند میفرماید «و تری آثار
بأیة فاذا انزلنا علیها الماء اهترت ورت و انت من کل نوح یسبح» میفرماید زمین خاک سیاه است
چون فیض ابرهاری بار د آن خاک سیاه با بهتر از آید و گلهای رنگارنگ برویاند یعنی نفوس انسانی چون
از عالم طبیعت است مانند خاک سیاه است چون فیض آسمانی برسد و تجلیات نورانی بوجود آید و با بهتر از نور
آید و از ظلمات طبیعت ربانی یابد و گلهای آسمانی برویاند پس باید انسان سبب نورانیت عالم انسانی
گردد و تعالیمی که در کتب مقدسه روحی الهی نازل ترویج دهد در انجیل شریف میفرماید بشرق و غرب سفر کنید
و جمیع را بنور هدایت کبری روشن نمایند تا از حیات ابدی بهره نصیب گیرید انحمد لله ایالات شمال شرقی

در نهایت استعداد است و چون زمین پر قوت است باران فیوضات الهی نازل گردد حال باید پیش
و معان آسمانی گردید و تخم پاکت بعیثانید هر تخمی برکتش محدود است و لکن تخم تعالیم آسمانی فیض و
برکتش نامحدود و در معرفت و نوا احصاء متصل خرمها تسلیل کند در اسلاف ملاحظه نمایند که در ایام مسیح
نفوس مؤمن بابت محدود خلیلی بودند ولی چنان برکت آسمانی نازل شد در سین محدود تخم خلیسی نخل
ایحل در آمدند در آن میفرمایند که یک جبهه هفت خوشه بر آرد و هر خوشه صد دانه بد یعنی
یک دانه مقصد دانه گردد و خداوند اگر بخواهد مضاعف معین نماید چه بسیار واقع که نفس مبارکی
سبب هدایت مملکتی شد حال نظر با استعداد و قابلیت خویش نباید نمایم بلکه نظر بصفت و قوتها
الیه در این ایام نمایم که قطر حکم دریا یابد و ذره حکم آفتاب جوید و حکم و حکمین التجه و الشمار



سراغاز

با استظهار به تائیدات لانهایه جمال اقدس ابهی جل ذکره لالی
هیجدهمین سال انتشار آهنگ بدیع را آغاز میکنیم .
سالی که در آن پای مینهیم از نظر وقایع مهمه ای که رخ خواهد داد در تاریخ
امر بهائی واجد اهمیت فراوان است .
در سال جدید یکصد سال از جلوس سلطان معبود براریکه ظهور میگذرد و
بدین مناسبت عالم بهائی جشن های مئوی اظهار امر علنی جمال اقدس ابهسی
را با شکوه و جلال هرچه تمامتر در ایام رضوان برگزار میکند .
تاج وهاج این جشن های پرشکوه را میتوان "کنگره جهانی بهائی" دانست
که از اجتماع بی سابقه پیروان اسم اعظم در شهر لندن تشکیل میشود .
همچنین در این ایام طبق پیش بینی هیکل اطهر ستاینندگان جمال جانان
جهاد کبیر روحانی دهساله را مظفراً منصوراً بپایان میرسانند و
اختتام آنرا جشن میگیرند .
واقعه مهم دیگری که در سال جدید در عالم بهائی رخ میدهد اجتماع
نمایندگان ۵۶ جامعه ملی و ناحیه ای بهائی در ارض اقدس و انتخاب اعضای
اولین دیوان عدل الهی عالیترین هیئت تقنینیه دیانت بهائی است .
این حوادث جسیمه مسلماً سال جدید را در تاریخ پر افتخار امر بهائی ممتاز
و بی نظیر نموده آنرا مبداء تحولات عظیمه خواهد ساخت .

* * *

"آهنگ بدیع" بمقتضای مسئولیتی که درقبال جامعه جهانی بهائی
عموماً و جامعه بهائی مهد امرالله خصوصاً دارد در این سال نیز با توجه بوقایع



آزادی حقیقی

احمد یزدانی

بشر از قبیل دین و ظهور مرزبان آتشی و علمو —
معرفت و ازدیاد و توسعه روابط بشری بتدریج
در نقاط مختلفه عالم شورشها و قیامهای —
محروران و مظلومان در طلب حقوق و آزادی
بیشتر خود باعث ضعف تسلط اقویا و سرنگونی
حاکمیت مطلقه آنان شده کم و بیش مردم جهان
در فکر و ذکر حق حیات آزاد خود برآمده افکار
و استعدادات مکنونه آنها مورد بحث و —
تحقیق ارباب نظر و سیاست قرار گرفت چنانکه
مثلا اعلامیه حقوق انسانی و اجتماعی که در
نتیجه انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱ میلادی
صادر شد پایان فئودالیت و استبداد و آغاز
آزادی و برادری و برابری را در آنکشور اعلام
داشت و همینقسم اعلامیه های الغای بندگی
و بردگی در سال ۱۸۴۳ در هندوستان
انگیس و در سال ۱۸۴۸ در مستملکات فرانسه
و در سنه ۱۸۶۵ در ایالات متحده آمریکا
نویدهای آزادی بیشتری بجهان میداد ولی
مقررات تمام آنها محدود بممالک و ملتتهای
صادرکننده اعلامیه ها بوده و کشورهای دیگر
جهان خود را ملزم بقبول و پیروی آنها نمیدانستند

صاحبان افکار در معنی و مفهوم و حد و د
آزادی شخصی و آزادی اجتماعی باختلاف —
سخن گفته اند و هرکس و هر گروهی بنا بر غرض و
مقصدی که از حیات خود و جامعه در نظر گرفته
بنحو خاصی آنرا بیان کرده اند — در ازمنه
قدیمه آزادی مفهوم واقعی نداشته مردمان
جهان از قبائل و طوائف و ملل در ظل روسای
قوم و قبیله و یا پادشاهان مقتدر و مستبد
زیست کرده بهره‌ئی از آزادی نداشتند و
اراده مطلقه روسا و زعماء و سلاطین رابطوع
و رغبت و یا باجبار و اکراه پیروی میکردند و
همین اطاعت و انقیاد کورکورانه حتی در شئون
شخصی و معاملات و روابط افراد نیز منظور و
ملحوظ بوده طبقات بالا نسبت بمردم زیر دست
مثل ارباب و رعیت کارفرما و کارگرو بطور کلی
اقویا نسبت بضعفا هر قسم میل و خواست —
آنها بوده رفتار مینمودند و اگر مقاومتی از طرف
ضعفا مشاهده میگردد آنرا سرپیچی و —
طغیان دانسته محکوم بمجازات و سرکوبی
مینمودند تا بمروور عوامل مختلفه تکامل و تعالی

آهنگ بدیع

و سلب حقوق و آزادی مردم ادامه میدادند تا اینکه ترقیات بشر و نیز محاربات بین المللی جهان را بدوره سازمان ملل متحد رساند و از این سازمان نیمه جهانی در مجمع عمومی منعقد در پاریس در دهم دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیه حقوق بشر مشتمل بر ۳۰ ماده صادر گردید که در طی مواد آن آزادی عموم بشر و تساوی تمام افراد در مقابل قانون و تساوی حقوق زن و شوهر و آزادی دین و طرز عبادت و آزادی کار و شغل و منع شدید از بردگی اعلان شده است که بنظر کامل و جامع میرسد ولی چون تمام ممالک و ملل عالم در این سازمان هنوز شرکت ندارند و تا این تاریخ فقط صد و ده کشور و ملت در آن عضویت یافته اند. ضمناً در بسیاری موارد کشورهای عضو هم مقررات این اعلامیه را نسبت با آزادی افراد خود مراعات نمی نمایند. بنابراین هر چند اعلامیه مزبور مفید و لازم و مختتم است ولی کافی نیست چنانکه حتی در بین متمدن ترین ممالک جهان مانند ممالک متحده آمریکا که هم دار سازمان ملل متحد است محصل سیاه پوست را با اسکورت نظامی بمدرسه و کلاس سفید پوستان گسیل میدارند و بین دو بلوک سیاسی شرق و غرب که هر دو طرف از اعضای سازمان ملل هستند خصومت و اختلاف شدید موجود این بود وضع پیش آمد اعلامیه های آزادی و حقوق انسانی که مشکلات

را از بین نبرده و آزادی حاصله بتأمین سعادت و راحت بشر منجر نشده است و بشریت را از بلای خانمانه روز اختلاف و تفرقه و تشتت آراء و نظریات نرسانده است. اینک سخنی چند در باب آزادی حقیقی و کیفیت تحقق آن بمیان میآوریم.

آزادی افراد اگر معنی آن این باشد که هر کس آنچه بخواهد آزاد باشد و عمل نماید چون خواست و اراده انسان از دو منشأ و دو راه صورت میگیرد یا از راه اخلاق کریمه و اطوار معتدله انسانی است که مبنی بر حسن نیت و حسن تربیت و دانش و عقل و وجدان پاک است یا از طریق امیال و احواء نفسانی و جهل و غفلت که جنبه حیوانی و بهیمی دارد بدیهی است که طریق عقل و وجدان و اخلاق حسنه عمومیت ندارد بلکه در هر قوم و ملتی معدودی باین صفات ممتازه آراسته و مزینند و اکثر مردم کم و بیش فاقد خصال پسندیده میباشند در این صورت اگر مفهوم کلمه آزادی مجاز بودن هر کس در اعمال و امیال نفسانی خود باشد چون اینگونه رفتار و کردار همواره همراه با حرص و طمع و تجاوز بحدود و حقوق دیگران و غصب و یا سلب حقوق و آزادی سایرین میشود در نتیجه حالت اختلال و اغتشاش و کشمکش و هرج و مرج دائمی منجر باضمحلال و زوال میگردد و همچنین آزادی —

دول و ملل در تعیین روش و سرنوشت خود
 یعنی حکومت ملت بر ملت که آنرا د مکرسی و
 مترقی ترین طرز سیاست مدن میدانند و —
 همچنین در طریقه رفتار و روابط با دول و ملل
 دیگر بدون در نظر گرفتن عدالت اجتماعی و
 رعایت حقوق و مصالح دیگران آنهم مثل
 آزادی مطلق افراد که منتهی بتجاوز و کشمکش
 میگردد دول و ملل را مثل وقایع و حوادث —
 کنونی بچند دستگی وارد و های متخاصم و
 از یاد آلات و ادوات جنگ و بالاخره بخونریزی
 عمومی و فتنای جهان آدمیت سوق میدهد پس
 معنی آزادی این نیست که هر کس یا هر ملت
 آنچه بخواهد مجاز و مصاب در عمل آن باشد
 در این صورت آزادی همه در معرض خطر و —
 فناست .

بعضی حدود آزادی را توأم با رعایت
 احترام حقوق دیگران و سلب نشدن آزادی
 مردمان دانسته اند این معنی تا حد عرق
 و معمول در السنه و افواه صاحبان حسن نیت
 پسندیده و بجاست که از ازمه قدیمه این
 فرمول اخلاقی و اجتماعی گوشزد جهانیان شد
 که هر چه برای خود می پسندی برای دیگران
 هم بپسند و آنچه برای خود نمی خواهی برای
 سایرین هم مخواه و این خود یک حدود و —
 ثغوری است در گفتار و کردار مردمان ولی نزد

اهل بصیرت و طالبان اخلاق رحمانی و مشتاقان
 کمالات حقیقی و الهی معنی مذکور از کلمه آزادی
 کافی نیست بلکه حقیقت آزادی آنست که هر
 فرد یا هر جمعیت بآنچه باید و شاید واز وظایف
 حتمیه او است آمل و عامل گردد نه آنچه
 بهوای نفس و منافع تصویری شخص خود دانسته
 بعبارة اخیری آزادی واقعی اجرای قوانین و
 حدودی است که بر اساس سعادت و راحت
 عموم بشر تدوین شده و متضمن حفظ روابط
 اصلیه و ضروریه جامعه بشری و قاطبه افراد
 انسانی بوده و بر مبنای احتیاجات معنوی —
 عصر و زمان بوجود آمده باشد و آن همانا اجرای
 حدود و احکام و اوامر الهیه است که در هر
 دوری از سما مشیت رحمانی برای بشر تدوین
 و تشریح میگردد و همه باید آنرا گردن نهاده
 اطاعت کنند تا کل در راه حقیقت واحد و صراط
 مستقیم مشی نمایند این است که حضرت
 بهاء الله جل اسمہ الاعظم میفرماید :

" . . . آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر
 یکدستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان
 آزادی بگذارید و بگیریید بگذارید آنچه در —
 جهان دیده میشود و بگیریید آنچه دست
 بخشش می بخشد . . . " و نیز میفرماید :

" بگو ای مردمان تاریکی آرزو رشک روشنی جانرا
 بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را اگر کسی

آهنگ بدیع

مازلناه لهم من سماء الوحي ليجدن انفسهم
 في حرّية بحتة طوبى لمن عرف مراد الله فيما
 نزل من سماء مشيئة المهيمنة على العالمين
 قل الحرية التي تنفعكم انها في المبودية
 لله الحق والذي وجد حلاوتها لا يبدلها
 بملكوت ملك السموات والارضين "

خلاصه و مفهوم اين آيات باهترات اين
 است که مردمانی کم عقل طالب چیزی هستند
 که مضر بحالشان است و تارك آنچه باعث سود
 و مصلحتشان است بعضی از مردم در فکر
 بدست آوردن آزادی هستند و آن فخر
 مینمایند و حال آنکه اين از نادانی آنها است
 آزادی منجر بفتنه می میشود که آتش خاموش
 نشود بدانید که نمونه و مظهر آزادی همانا
 حیوان است ولی برای انسان شایسته است
 که در ظل قوانین و سننی باشد که او را از
 نادانی خود و زیان حيله گران محفوظ دارد
 آزادی انسان را از مقام ادب و وقار خارج
 کرده او را به پستی میکشاند مردمان چون
 گوسفندانی هستند که ناچار باید تحت حفظ
 و مراقبت چوپانی باشند البته آزادی در
 بعضی حالات جائز و مورد تصدیق و در برخی
 مواقع غیر جائز است - آزادی در پیروی او امر
 الهی است که چون مردم پیروی او امری که
 بوحی آسمانی نازل شده نمایند خود را در

بگوش هوش اين گفتار را بشنود پر آزادی برآرد
 و باسانی در آسمان دانای پرواز نماید ...
 و نیز میفرماید :

" دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده
 بشتابید سراپرده یگانگی بلند شده بچشم
 بیگانگان یکدیگر را مینید همه باریکدارید و
 برگ يك شاخسار . . . "

و در کتاب مستطاب اقدس اين آيات مبارکه
 در معنی وحدود آزادی نازل شده است
 قوله تبارك و تعالی :

" فانظروا في الناس وقلة عقولهم يطلبون ما
 يضرهم ويتركون ما ينفعهم الا انهم من
 الهائمين انا نرى بعض الناس ارادوا الحرية
 ويفتخرون بها اولئك في جهل مبین ان -
 الحرية تنتهي عواقبها الى الفتنة التي
 لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم
 فاعلموا ان مطالع الحرية ومظاهرها هي
 الحيوان وللانسان ينبغي ان يكون تحت
 سنن تحفظه عن جهل نفسه وضر الماكرين
 ان الحرية تخرج الانسان عن شئون الادب
 والوقار وتجعله من الارزليين فانظروا الخلق
 كالانعام لا بد لها من راع ليحفظها ان -
 هذا الحق يقين انا نصدقها من بعض المقامات
 دون الاخران انا العالمين قل الحرية في اتباع
 او امرى لو انتم في العارفين لو اتبع الناس -

آهنگ بدیع

آزادی کامل و حقیقی یابند خوشحال کسیکه مراد الهی را از آیات نازل به فهمد - آزادی که بانسان سود میبخشد عبودیت حق سبحانه و تعالی است و هر کس حلاوت آنرا دریابد آنرا بیادشاهی آسمانها و زمین ها تبدیل نماید - این بود خلاصه مضامین این آیات مقدسه - و نیز این آیات مبارکه در لوح دنیا از قلم اعلی نازل گشته :

" بحمد لله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افتده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بای است مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدسه - این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه ئی نبوده و نیست باید اهل عالم طرا بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا با آزادی حقیقی فائز شوند "

پس با این بیانات مبارکه معلوم شد - آزادی حقیقی يك فرد و جامعه در انجام وظایف و تکالیفی است که حق جل جلاله مقرر فرموده در این صورت همه در رضای الهی و راحت و سعادت واقعی یعنی وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و وحدت لسان و غیرها خواهند زیست و کسی بر کسی یا قومی نسبت بقومی دیگر تجاوز نکرده و آزادی کافه انام محفوظ و کل با سرور و نشاط در راه تکامل و -

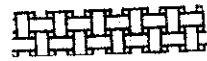
ترقی و تعالی سیر خواهند کرد - بیان مبارک دیگر حضرت بهاء الله جلّت او امره این است :
" یا بن الانسان لو تكون ناظرا الى الفضل ضح ما ينفعك وخذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظرا الى العدل اختر لدنك ما تختاره لنفسك "
از این بیان مبارک معلوم میشود که هدف عالم انسانی تنها مقام عدل و برابری نیست بلکه انسان وظیفه مقدسه عالی تری دارد که منافع و مصالح دیگران را بر سود و مصلحت خود - ترجیح دهد و این مقام مساوات است که فوق مقام مساوات میباشد چنانکه حضرت عبدالبهاء جل بیانها الاحلی میفرماید :

" و از جمله تعالیم بهاء الله مساوات بین بشر است و این مساوات اعظم از مساوات است و آن این است که انسان خود را برد دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بمنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و ادب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید یعنی بارزوی خویش . "

و همچنین حضرت عبدالبهاء در باب آزادی بیانات مبارکه عذیده فرموده اند از جمله - میفرماید :

" و از جمله تعالیم حضرت بهاء الله حریت انسان است که بقوه معنویه از اسیری طبیعت (بقیه در صفحه ۲۸)

ترجمه: دکتر ایرا پور قائم مقامی
از انجمن المعارف کیمتون



بلوغ و شخصیت



تزايد میزان طلاق و ازدیاد اعمال ناشایست در بین جوانان آمریکائی باین امید پاسخ یأس میدهد در مشاغل و صنایع نیز نتایج دیده میشود که حاکی از فقدان نظم و ترتیبی است که بین کارگران جوان مورد انتظار است. ملاک و میزان بلوغ از هفت جنبه مختلف مورد مطالعه قرار گرفته است که عبارتند از بلوغ جسمانی - عقلانی - احساساتی - اجتماعی - روانی جنسی (PSYCHO SEXUAL) - اخلاقی و دینی .

این میزان بر اساس مشاهدات و تجربیات علمی متکی بوده محصول استنتاجات و تصورات نظری و بعبارة گویاتر خواب و خیال واهی نیست شخص بالغ فردی است که در جمیع جهات و از کلیه جنبه های فوق بالغ باشد مثلا شخصی که بدیگران حسادت میورزد و کسیکه مانند دوران کودکی بد خلقی میکند ممکن است در جمیع موارد هفتگانه فوق غیراز جنبه احساساتی بالغ باشد و از اینرو نمیتوان از او انتظار کامل داشت که در موارد دیگر مثلا

فرد بالغ کسی است که برای خود مضمحل و مریه بر ای دیگران منشاء اثر باشد و در کار و زندگی اجتماعی و خانوادگی خود ترتیب و تعدیل صحیحی مجری دارد . چنین شخصی خوشبختی و سعادت خود را فقط مدیون قوای فطری خویش نیست بلکه از این نظر بالغ است که در کودکی نیز پرورش و تربیت صحیح یافته و میل دارد با اتکاء به نفس زندگی کند . هر دسته و قومی در سنجش اعمال و رفتار موازینی مخصوص بخود دارند . اکثر اقوام عقب افتاده کودکان خود را قسمی تربیت میکنند که برای زندگی مستقل در هنگام بلوغ مناسب باشند اغلب ملل متمدنه نیز چنین تربیتی را در خانه و مدرسه توصیه میکنند در نتیجه جوانانیکه با این روش - تربیتی بثمر رسیده اند میتوانند وظایف حقوقی و امتیازات افراد بالغ را بعهده گیرند والدین آمریکائی برعکس معتقدند که کودکان باید شاد باشد و آزاد ببار آید و با این وصف انتظار دارند که وقتی اطفالشان بزرگ شدند شانه از زیر بارگران مسئولیتهای بلوغ خالی نکنند .

آهنگ بدیع

دارد و چیزهایی دل میبندد که مورد علاقه افراد کوچکتر از اوست. علائق او مانند اطفال متغیر و ناپایداری است بطوریکه هر روز تغییرات محسوسی در آن بنظر میرسد. شخصی که از نظر عقلی بالغ است یا بصیارت دیگر شخص عاقل علاقمند با افراد دیگر و فعالیتها و مطالعات بزرگترهاست بعلاوه علائق او در حدود — مضمینی ثابت میماند. بآسانی تحت نفوذ گفتار و کردار دیگران قرار نمیگیرد. در عین حال خشک و یک دنده نیست و اگر متوجه شود که افکار و نظراتش نادرست و با تصمصب همراه است آنرا تغییر میدهد در حالیکه افکار شخص نابالغ از احساسات متزلزلی سرچشمه میگیرد. خرافات عقاید بی اساسی است که از یک نسل بنسل دیگر با رثت میرسد (۱) کسیکه با واقع بینی خود را میسنجد دارای بلوغ عقلانی است چنین شخصی بخطاها و قصور خود پی میبرد و هیچگاه از وجود آنها متأسف نمیشود بلکه میکوشد بر آنها پیروز گردد. و نیازی استمدادهای خود را میداند و سعی میکند که حداکثر استفاده را از آنها ببرد. اما فرد نابالغ از نظر عقلی چون کودکی است که

(۱) شخص بالغ با ظهاراتی که موافق با عقل سلیم نباشد با نظری مشکوک مینگرد.

شغلی اجتماعی یا خانوادگی موفق باشد. گرچه بلوغی تحت عنوان بلوغ نسبی نداریم مع هذا هیچکس در جمیع جهات بیک درجه بالغ نیست حتی کاملترین افراد که در اکثر موارد رفتارشان حاکی از بلوغ است در بعضی مواقع با فکار و اخلاق و اعمال و رفتار جوانی و حتی کودکی خود باز میگردند.

این افراد مواظبند که اعمال ناپخته خود را از چشم آنانکه برایشان قدر و احترامی قائلند بپوشانند.

بلوغ عقلانی — برای افراد یکهوش متوسط دارند رشد عقلانی بین سنین سیزده تا پانزده سالگی بحد اعلی میرسد و اشخاصیکه دارای هوش عالی هستند بلوغ عقلانی از شانزده تا بیست و پنج سالگی زودترین است و بالاخره افراد کم هوش بزودی بحد بلوغ خود میرسند و بعضی حتی قبل از نه سالگی از نظر عقلی بالغ میشوند.

بلوغ عقلانی بستگی بدرجه تکامل عقلی ندارند بلکه با استفاده ای که شخص از هوش و ذکاوت خود میکند سنجیده میشود.

با افزایش سن تغییراتی در علائق افراد نیز ظاهر میشود. شخصی که از نظر عقلی نابالغ است بیش از هر چیز بخود علاقمند میباشد. بمسائل مربوط بخود توجه بیشتری

آهنگ بدیع

است . صبر میکند تا زمان و مکان مناسبی برای ابراز احساسات خود بیاید . در خلوت ممکن است بخشی از احساساتی را که در انتظار از نشان دادن آن جلوگیری کرده ظاهر سازد ولی معمولاً اینکار برای او لزومی ندارد زیرا اگر در برخورد و صحبت با دیگران سوء تفاهمی برایش ایجاد شود از خود میپرسد :

آیا مقصود او از این حرف این بود یا من از آن اینطور فهمیدم ؟ آیا علاقه او نسبت به دیگری واقعا مفهومی عدم علاقه او نسبت به من میباشد ؟ با این سنجش انتقادی پس میبرد که عکس العمل احساساتی او نسبت به آنچه که برایش سعی بیهوده مینمود در خور اینهمه مساعی نبوده است .

جوانان و افراد نابالغ بیدلیل یا بدلیل کوچکی میخواهند از شاخه بشاخی بپرند ولی فردیکه از نظر احساساتی بالغ است از مدعی بودن بری است و گرچه از حب وطن و محبت نسبت به خانواده و دوستان بی بهره نیست از احساساتی بودن منزّه میباشد و نمیکند . با آسانی احساسات و عواطفش او را از راه راست منحرف کند .

بلوغ اجتماعی — شخصیکه از نظر اجتماعی بالغ است در جمیع احوال و با کلیه مردم مهربانی سازش دارد . مردم را از روی مصلحت دوست

نمیتواند منصفانه خود را بسنجد ، خود را — آنطور که میخواهد باشد می بیند و یا آنطور که والدین معلمین و رفقای او در باره اش — میانداشند تصور میکنند — برای پنهان داشتن خطاها و قصور خود برویا های شبانه روزی و تصورات بی اساس و انداختن گناه بگردن دیگران متوسل میشود .

بلوغ احساساتی — فقدان بلوغ احساساتی بیش از هر یک از جنبه های مذکور نمایان و مشهود است . کودکان را میتوان قسمی تربیت کرد که انرژی احساساتی آنها کنترل شود و آنان را براه صحیح هدایت کرد که شمر شمر باشند . آنانکه این نوع تربیت را امتیاد نمودن و تحت فشار گذاشتن کودک میدانند راهی بخطا رفته اند .

شخصی که از نظر احساسات بالغ است در برابر ترس خشم و حسد و حتی شادی و سرور عکس العمل شدیدی نشان نمیدهد و فقط قسمتی از احساسات خود را بظهور میرساند . بجای یان خنده بلند و قهقهه شدید تبسمی شیرین بر لبانش نقش مینندد و در عوضی منازعه و دعوتیافته ای اند و هتگیسن بخود میگیرد . بجای اظلمها رو حشت نمودن کانه حالت نگرانی نشان میدهد قادر بکنترل هیجانات احساساتی و تحمل محرومیتها

آهننگ بدیع

ندارد و در موقع لزوم بد آنها احترام نمیکند — بلکه نسبت بر رفتار دیگران با چشم اغماض نگریسته عقاید آنها را محترم می‌شمارد و عمد احساسات کسی را جریحه دار نمیکند و نیز بین مردم فرقی از نظر نژاد دین و اصول ملی یا وضعیت اجتماعی و مالی قائل نیست.

اطفال و جوانان اغلب رفتارشان قسمی است که تصور میشود مالک دوستان خود میباشند. شخصی که بلوغ اجتماعی دارد طالب توجه خاص دوستان بخود نیست و از مشاهده صمیمیت دیگران نسبت بیکدیگر نیز احساس حسد نمیکند. در هر حال محبت و علاقه او قوی و دائمی است زیرا وقتی در اعمال دوستانش عیب و نقصی مشاهده کند علاقه او سوزد نمیشود. در عین حال که در جمع بودن را بر تنهایی ترجیح میدهد میتواند در مواقع تنهایی خود را مشغول سازد و شاد و خرسند باشد. شخصیکه از نقطه نظر اجتماعی بالغ است زندگی کودکی را کنار گذاشته و با اصطلاح روانشناسی برای او ترك عادت شده است. حتی اگر هنوز با والدین خود زندگی میکند برای خود تصمیم میگیرد. شخصیکه از نظر اجتماعی نابالغ است خواه با والدین و خواه تنها باشد نمیتواند بخود متکی بوده بخوشی زندگی کند. در خانه خود از هر کس و هر چیزی

عیبجویی میکند و در برابر هر پیشنهادی که افراد خانواده اش میکنند عملی جز سرپیچی ندارد. میخواهد جلب توجه کند و بدین منظور در اعمال خود غلو میکند مثلاً از عدم صحت کامل خود شاکی است بحال خود افسوس میخورد. مشتاق مصاحبت با افراد مسن تری است که نقش والدین او را بعهده گیرند و ممکن است علاقه مفرطی با افراد مسن تر همجنس خود نشان دهد. کسیکه بدون قضاوت و از ترس مذمت مردم از مقررات جمعیتی متابعت میکند از نظر اجتماعی نابالغ است و نیز کسیکه بطور افراط با آداب و رسوم اجتماعی بیتوجه بوده میخواهد با نشان دادن اختلاف و تفاوت مشهود بین خود و دیگران جلب توجه کند از نظر اجتماعی بالغ نیست. شخصی که از نقطه نظر اجتماعی بالغ باشد اصول کلی جامعه خود را میپذیرد و این اعمال را هیچگاه از ترس عقاید مردم و یا حتی بحلت اینکه بناچار آن اصول را پسندیده انجام نمیدهد بلکه میداند که هر کس باید با میل و رضاعلائق شخصی خود را فدای اصول مورد قبول اجتماع کند. در دموکراسی حکومت بدست مردم است بنابراین یا فرد اجتماعی بالغ از ایفای وظیفه خود نسبت بحکومت در پرداخت مالیات و ارائه رای و اطاعت از قوانین کوتاهی نمیکند.

آهن گ بدیع

این احساس را در اعمال خود ظاهر میسازند دختران نیز بتلافی از آنها پسران را گستاخ و خشن خوانده با وجودیکه سر پنهانی آرزوی پسر بودن دارند فعالیت‌های پسران را تحقیر میکنند . وقتی این طرز تفکر و احساسات در شخصی موجود باشد مطمئنا از نظر روانجنسی نابالغ است . شخص بالغ افراد دو جنس مخالف را مساوی میداند و قادر است بکمال سهولت وبدون ناراحتی با افراد هر دو جنس کار و تفریح کند .

بلوغ اخلاقی — شخصی که دارای بلوغ اخلاقی است میفهمد که هیچکس نمیتواند برای خود قانون باشد بنابراین قوانین اخلاقی اجتماعی را که در آنست اگر هم با آن موافق نباشد میپذیرد . وقتی با افرادیکه از نظر اخلاقی در درجه پایین تر قرار دارند معاشر است تحت تأثیر آنها قرار نمیگیرد و اعمالی را که میداند غلط است انجام نمیدهد بلکه قانون اخلاقی او ثابت است .

بلوغ دینی — در بلوغ دینی شخص بالغ عقاید مذهبی خود را میپذیرد و آنرا با عقاید دیگر خود تطابق و در زندگی روزانه خود مورد استفاده قرار میدهد دعا و مناجات را وسیله جلب منافع مادی و یا رهائی از سختیها و مصائب نمیداند و نیز هیچگاه دعا را از نظر بقیه در صفحه ۲۲)

میفهمد که هرکس نسبت به قصبه و شهر و ایالت و ملت خود وظائفی دارد . بمشاغلی منصوب میشود یا برای اموری انتخاب میگردد . در مواقع ضروری از مملکت خود پشتیبانی میکند و در صورت لزوم گامهای موثری برای اصلاح اجتماع بر میدارد .

بلوغ روانی جنسی — بلوغ روانی جنسی مربوط بطرز تفکر شخص در مناسبات افراد با جنس مخالف است : بلوغ و عدم بلوغ روانی جنسی مربوط بنوع تعلیم و تربیت جنسی قبلی و طرز تفکر خانواده و دوستان اوست . شخصی که از این جنبه نابالغ باشد حتی اگر جریان زندگی و مناسبات او با جنس مخالف مساعد باشد ممکن است طرز تفکرش نسبت بجنس مخالف نوع دیگری باشد . شخص بالغ از این جنبه امور جنسی را امری عادی و طبیعی در زندگی میداند نه از آن ترسی و بیعی احساس میکند و نه انزجاری دارد و نه تلاطمی در او پیدا میشود . شخص نابالغ بنظر محجوب و خجلتلی بوده و یا برعکس علاقه‌ای شدید و غیرعادی نسبت باین مواضع از خود نشان میدهد .

میدانیم که در کودکی دشمنی و مخالفت بین دو جنس مخالف امری عادی است . پسران خود را مافوق دختران تصور میکنند و

بهار جوانی

می نگر بچشم جان جلوه های سبحانی
باشد او پذیرد این هدیه بهر قربانی
فاش و برملا گوید نکته های پنهانی
گوبه بلبل شیدا تا کند غزلخوانی
زان رخ جهان افروز زان بهار روحانی
شد ز نو بیا شوری در جهان انسانی
از سبای جان آمد موکب سلیمانی
رفت چون همه از یاد شیوه مسلمانانی
پرتوی ز روی افکند بر جهان ظالمانی
افتخار عالم شد نام پاک ایرانی
پای نه در این میدان بگدازتن آسائی
خوش بود و رازین پس عالم پریشانی

مژده عاشقان آمد آن نگار روحانی
از سروقا شاید جان و دل کنیم ایشا ر
وعده خدا ظاهر گشته از ظهور و ی
نوگلی بیباغ آمد رونق گلستان شد
میدهد نویدی خوش نو بهار جانپر و ر
گشته حق کنون ظاهر شود باحسن التقویم
اخر من گریزان شد از جمال آن قیوم
آمد آن ملک جان تا جهان بیآرایید
بهر التیام آمد آن طبیب عیسی دم
شد چو طالع از ایران آن مه جهان افروز
بهر نصرت امرش جان بکف هزارانند
ز ره سان همی "زرین" راه وصل او جوید

زرین تاج خضرائی «ثابت»



کتاب "دور بهائی" که اسم اصلی آن

DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLAH

است از جمله رسالات کم نظیر حضرت ولی امرالله است که در سال ۱۹۳۴ خطاب به احبای غرب به انگلیسی از کک اطهرضا در گردیده است. این توفیق منیع حاوی مطالب مهمه ای در باره - مقام حضرت بهاءالله حضرت باب حضرت عبدالبهاء حضرت ولی امرالله و اهمیت تشکیلات بهائی است که سطور ذیل از اولین قسمت ترجمه فارسی این اثر نفیس نقل گردیده است :

دور بهائی

"... این آثار مختلفه که از کک مطهر

حضرت اعلی و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در موارد عدیده نازل گشته برای هر خواننده منصف دلیلی است که در تاریخ شرایع وادیان این کوراز حیث علوشان و عظمت بی نظیر و مثیل است اهمیت این کور مقدس بحدی است که آنچه در این باره گفته شود مبالغه نخواهد بود. نفوذ و تصرفاتش چه در گذشته و چه در مستقبل ایام یعنی در حینی که تمدن کنونی روبروالمیرود و نظم بدیع الهی جلوه و ظهور مینماید خارج از حد وصف و بیان است.

جای آن است که قبل از ادامه موضوع و بسط کلام نکته ای برسبیل تذکر بخوانندگان این اوراق گفته شود. مبادا نفوسی که بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت بهاءالله تفکر و تعمق مینمایند بخطا رفته و مقصود شارع را برخلاف حقیقت تعبیر کنند. ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق - جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید بهیچوجه بخطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد زیرا برطبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح -

آهنسنگ بدیعیح

بهيچوجه ممكن نه و كان الله ولم يكن معه من شئى دليلى است لائح . . .

و نیز حضرت بهاء الله درباره حقیقت الوهیت میفرماید :

" لم يزل يعلمو تقدیس و تنزیه درمکن ذات مقدس خود بوده و لایزال بسموتمنیع و ترفیح در مخزن کینونت خود خواهد بود "

" صد هزار موسی در طور طلب بندای —

لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب" و نیز در مناجاتی میفرماید :

" چه قدر بعید است که این زره ناچیز بکنه عرفان توراه یابد و چه بیفایده است جهد و کوشش من برای ادراك عظمت صنع تو کوه مظهر قوه خلاقیت تست " (ترجمه)

و نیز در مناجاتی که بخط خود مرقوم فرموده چنین شهادت میدهد :

" ای خدای من چون خود را بتو منسوب بینم فریاد اتی انا الله بر آرم و چون بخویش نگرم خود را از خاک پست تر یابم " (ترجمه)

و نیز در کتاب ایهقان میفرماید :

" و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه

ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسمه جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی در میان خلق

الارواح و جواهر الجواهر متمایز است و آن خدا غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش

مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیكل بشری مجسم سازد بروفق تماالیم حضرت بهاء الله فی الحین نسبت خدائی از او — منقطع میگردد . این نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند بصورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است و حضرت بهاء الله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه رد و بطلان آنرا بیان میفرمایند .

نفس مقدسی که در آثار بیشمار خود ندای الوهیت بر آورده و اتی انا الله فرموده در کتاب ایهقان بکمال عظمت میفرماید :

" وبرا ولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده . . . لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود . . . میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یاقرب و بعد

آهنک بدیع

همواره مورد تکریم اهل بهاست . امر بهائی بهیچوجه جائز نمیداند که احدی اساس این ادیان را مخالف واقع جلوه دهد و یا حقائق مکنونه در آنان را بنظر استخفاف بنگرد . تعالیم این ظهور بقدر رأس شمره‌ای از حقائق مود^ه در شرایع قبل انحراف نداشته و عظمت این ظهور بقدر خردلی از نفوذ و روح ایمانی که آن ادیان بوجود آورده اند نمی‌کاهد . آئین بهائی هرگز در صدر آن نیست که اساس روحانی ادیان عالم را منهدم سازد بلکه منظور حقیقی و مقصد اصلیش آن است که اساس این ادیان را اتساع بخشیده مبادی آنانرا احیا کرده مقاصد و اهداف آنان را به یکدیگر مرتبط ساخته حیات آنانرا نشسته ای — بدیع بخشیده وحدت آنانرا ثابت و محقق داشته پاکی و صفای اولیه آنانرا تجدید کرده وظایف آنانرا بیکدیگر مرتبط ساخته و آنانرا در تحقق اعظم نوایای خود کمک و مساعدت — نماید و چنانکه یکی از محققین موضوع را واضحاً بیان مینماید .

" این ادیان منزله من عندالله محکوم بزوال نبوده بلکه تولد ثانوی مییابند . . . مگر نه این است که چون طفل وارد مرحله جوانسی میگردد و جوان بدوره کمال انتقال مییابد طفل و جوان هیچیک فانی نمیگردند ؟ " .

ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات — ازلیه و سازج قدمیه . . . و جمیع انبیای مقررین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند . . . و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه ای هستند که حکایت — نموده اند از غیب الغیوب . . .

از جمله عقاید اساسیه اهل بهاکه باید همواره مورد توجه بوده بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد و آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشد ظهوراً ظاهرگشته یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بگلی متفاوت و متمایز است .

امر بهائی که در اعلی نروه یک دورگی و موعود جمیع اعصار است اصول اولیه ثابته ای را که مایه حیات و اساس ادیان سالفه است تثبیت و تائید مینماید و اساس غائی و ممین معتقدات این امر آنست که این ادیان کل — بامر الهی ظاهرگشته اند بمقیده اهل بهاء این شرایع الهیه مراحل مختلفه دین واحدی است که من جانب الله بوده و کاملاً بیکدیگر مرتبط و در طی اعصار و ادوار همواره رویتکامل و ارتقااست و دین بهائی خود جزء لا ینفک آنست امر بهائی معترف بر آن است که جمیع شرایع سالفه من عندالله ظاهرگشته اند و موفقیت‌های عظیمی که نصیب این ادیان گردیده

حضرت بهاء الله در کتاب ایقان میفرماید :
 "شموس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر و
 زمان که از خیام غیب هویه به عالم شهاده -
 ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ -
 فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی
 غالب ظاهر میشوند . . . و این مرایای قدسیه
 و مطالع هویه بتماهم از آن شمس وجود و جوهر
 مقصود حکایت مینمایند مثلا علم ایشان از علم
 او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان
 از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و -
 ظهور ایشان از ظهور او . . . و ایشانند مظاهر
 فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی . . .
 منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است
 وصف ایشان از وصف ماسوی"
 و نیز "چون این اطیبار عرش باقی از سماء
 مشیت الهی نازل میگردد و جمیع برامر میرم
 ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک
 ذات را دارند . . . همه در یک رضوان ساکن
 . . . و در یک هوا طائر و بریک بساط جالس
 و بریک کلام ناطق و بریک امر آمر . . .
 نهایت بعضی در بعضی مراتب اشد ظهوراً
 او اعظم نورا ظاهر میشوند . . . که این است
 که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده
 ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات
 الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود ."

این موضوع را نیز باید بخاطر داشت که هر
 چند این ظهور دارای قوه‌ای عظیم و جامعیت
 و عمومیتی نامحدود است معذالك بهیچوجه
 داعیه آن ندارد که ظهور مشیت و اراده الهیه
 با و ختم گشته و این نظر را اکیداً در مینماید .
 داشتن چنین عقیده نسبت باین ظهور
 بمنزله نقض غرض و مباین روح این امر است و
 بالضروره با اس اساس معتقدات بهائوسی
 مغایرت دارد چه اساس این معتقدات آن
 است که حقائق ادیان مطلق نبوده بل نسبی
 است و ادیان و ظهورات الهیه مرتباً مستمر
 در عالم ظاهر شده و همواره رو بترقی و تکامل
 میباشند و هیچیک جنبه خاتمیت نداشته و بر
 حسب تصادف و اتفاق ظاهر نمیگردند .
 فی الحقیقه همانطور که اهل بهاء داعیه پیروان
 مذاهب سالفه را دائر بخاتمیت شارع خویش
 موکداً و صریحاً رد مینمایند بهمان نحو نیز
 اعتقاد بخاتمیت ظهوری را که خود نیز بدان
 منتسبند مردود می‌شمارند در نظر اهل بهاء
 این طرز فکر و ادراک که "جمیع ظهورات -
 منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته .
 دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع
 نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر
 نگردد و از خیام غیب ربانی هیگلی مشهود -
 نیاید" بمنزله انحرافی شدید و مذموم نسبت

آهنگ بدیع

یکی از مبادی مقدسه و اساسیه این امر شمار
می رود .

مراجعه ب بعضی از آثار حضرت بهاء الله
و حضرت عبدالبهاء که قبلاً بآن اشاره گردید
این اصل اساسی را بدون شائبه شك و تردید
محقق و مسلم می سازد . در کلمات مکنونه
می فرماید :

" ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا
از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود
و گریست گریستنی که جمیع ملاء عالین و کروبین
از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه
استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در
عقبه وفا منتظر ماندم و راعه وفا از اهل ارض
نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد
که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض
مبتلا شده اند در این وقت حوریه الهی از
قصر روحانی بی ستر و حجاب دید و سؤال
از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا
اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول
اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکان
عز خود بیرون دیدند و چون بحرف دوم
رسید جمیع بر تراب ریختند در آنوقت ندا از
مکمن قرب رسید زیاده بر این جائزه انسا
گنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا
یفعلون "

آیا این کلمات تلویحاً شعر بر آن نیست
که ظهور الهی همواره رو بترقی و تکامل است و
آیاد لالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف
بر آنست که امری که از جانب خداوند بر آن
میموث گشته جنبه خاتمیت ندارد و ظهور او
آخرین ظهور مشیت و هدایت الهی نیست .
و نیز در لوحی از الواح که از پیراعه جمال
قدم در آدرنه نازل و باصرح بیان گواه بر این
حقیقت است می فرماید :

" براستی بدانید که حجاب از وجه جمال قدم
کاملاً مرتفع شده و بقدر استعداد نفوس در
این عصر ظاهر گشته ایم . اگر جمال قدم تمامه
کشف نقاب کند ابصار فانیه از شدت اشراق
ظهورش اعصی مشاهده شوند " (ترجمه)

و نیز در سوره صبر که در سال ۱۸۶۳ در
اولین روز ورود بباغ رضوان نازل گشته این
آیات بینات مذکور :

" بعث الله رسلاً بعد موسی و عیسی
و سیر سل من بعد الی آخر الذی لا آخر له
بحیث لن ینقطع الفضل عن سماء العنایة "

و نیز باصرح بیان می فرماید :

" لم یکن حزنی من نفسی بل علی الذی یأتی
من بعدی فی ظلل الامر بسطان لائح مبین "

و نیز در سوره هیکل می فرماید :

" فوجمالی لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات

نفسی بل الذی یأتی من بمدی وکان اللّٰه
علی ذلک لشهید وعلیم

و نیز میفرماید :

" لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی "

و نیز حضرت اعلیٰ بتفصیل در تائید این

مطلب در بیان فارسی میفرماید :

" بشأنیکه ظاهراست که کل ظهورات قبل از

برای رسول اللّٰه خلق شده وکل ظهورات و

آن ظهور از برای قائم آل محمد خلق شده و

کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای

من یظهره الله خلق شده و همچنین کل

ظهورات و ظهور من یظهره الله از برای ظهور

بمد من یظهره الله خلق شده وکل این ظهورات

از برای بمد من یظهره الله خلق شده و

همچنین الوهالا نهاییه شمس حقیقت طالع و

غارب میگردد و از برای او بدئی و نهائیتی

نبوده و نیست "

و در این مقام حضرت بهاء الله میفرماید :

" بیقین مبین بدانید که در جمیع شرایع

اشراق انوار الهی بقدر استعداد و قابلیت

روحانیه نفوس بوده است ملاحظه نمائید اشعه

شمس هنگامی که در افق ظاهر میگردد چه

مقدار ضعیف است و چون به وسط السماء رسد

حرارت و ضیائش بتدریج از یاد میاید تا جمیع

کائنات بتوانند تحمل انوار دائم التزاید آنرا

بنمایند و سپس رفته رفته قوس نزول میپیماید

تا بالمال افول نماید . اگر این قوه مکنونه

بغفته ظاهر میگردید بلا شک بجمیع کائنات

صدمه شدید وارد میساخت . . . همچنین

اگر شمس حقیقت در اوائل ظهور تمام قوای

مودعه خویش را که خداوند باوعطا فرموده

ظاهر میساخت ارض از راکت نفوس مندک و

نایب بود میشد زیرا قلوب بشر هرگز نمیتوانست

شدت ظهور را تحمل نماید و یا انوار ساطعه

آنها منعکس سازد بطوریکه جمیع منصعق و

مدهوش از موهبت حیات محروم میشدند . "

(ترجمه)

در پرتو این بیانات صریحه ممتنه و وظیفه

قطعی ما آنست که برای طالبین حقیقت

بنهایت وضوح تبیین نمائیم که از اول لا اول

انبیای الهی که حضرت بهاء الله نیز در زمره

آنان محسوبند وکل وسائط فیض و ادلاء وحدت

و مرایای انوار و مظاهر مشیت الهیه میباشند

از جانب خدای واحد لا یدرک مبصوث گشته اند .

تا حقیقت الهیه و مشیت بالغه و هدایت ربانیه

را بیش از پیش برای نوع بشر مکشوف دارند

والی آخر لا آخر له جلال و عظمت لا نهاییه او را

بنحو اتم و اکمل ظاهر و آشکار سازند .

خوب است در این مناجات که از قلم

حضرت بهاء الله نازل گشته تأمل و تفکر نمائیم

آهننگ بدیع

و بعظمت و اهمیت این حقیقت که اساس امر حضرت بهاء الله بر آن استوار است واقف گردیم :

" ارب لك الحمد على بدایع قضایك و جوامع رزایك مرة اودعتنى بيد النمرود ثم بيد الفرعون وورد على ما انت احصيته بعلمك و اخطته بارادتك و مرة اودعتنى فى سجن المشركين بما قصت على اهل العماة حرقا من الروء الذى علمتنى بعلمك و عرفتنى بسطانك و مرة قطعت رأسى بايدى الكافرين و مرة ارفعتنى الى الصليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عز فردانيتك و بدایع آثار سلطان صمدانيتك و مرة ابتليتنى فى ارض الطف بحيث كنت وحيدا بين عبادك و فريد افسى مملكتك الى ان قطعوا رأسى ثم ارفعوا على السنان و داروه فى كل الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و مرة علقونى فى الهواء ثم ضربونى بما عندهم من رصاص الفلّ و البفضاء الى ان انقطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الايام التى اجتموا المفلون على نفسى و يتدبرون فى كل حين بان يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يسكرون فى ذلك بكل ما هم عليه لمقتدرون و معذلك . . . فوعزتلك يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحالة و على كل ما ورد على فى سبيل رضائك و اكون راضيا منك و من بدایع بلاياك " .

بقیه از ص ۱۴ (بلوغ و شخصیت)

اینکه بسیاری از خواسته‌های او در کودکی برآورده نشده بیفایده ندانسته و آنرا ترک نمی‌کند بلکه دعا را وسیله کمک بخود میدانند و حتی دعا میکند که احساس احتیاج بدان را پیدا کند . کسیکه از نظر دینی بالغ است از ترس یا در اثر عادت بمعابد نمی‌رود بلکه از این نظر که در دعا و مناجات منافعی برای خود می‌بیند . در دیانت و امور مربوط به آن نقشی موثر را بعهده می‌گیرد زیرا این همکاری را یکی از وظایف اجتماعی خود میدانند .

اغماض و احترام نسبت بمعقاید دینی سایرین یکی از صفات برجسته و مشخص فردیست که از جنبه دینی بالغ است . او میدانند که عقاید و دیانت دیگران در نظر ایشان عینا نظیر کیفیت ایمان خود او نسبت بدیانتش میباشد . انتهى

+ + +

+ +

+

(۲۲)



اعضاء لجنه جوانان بهائی شاه آباد غرب سال ۱۱۹ بدیع



لجنه جوانان بهائی آباد این سال ۱۱۹ - ۱۲ بدیع



اعضاء لجنه جوانان بهائی اهواز سال ۱۱۹ - ۱۲۰ بدیع



XX
X
X " چون نار مشتعل شوید تا حجات غلیظه را —
X
X محترق نمائید و اجساد میروده^۱ محجوبه راز
X
X حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید . " (۱)
X
X (حضرت بهاء الله)
X
XX

جمال قدم میفرماید :

" صعود و نزول حرکت و سکون از خواست پروردگار ماکان و مایکون پدید آمده . سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است . خداوند چنین قرار فرمود . و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است . خداوند چنین قرار فرمود . و چون حرارت را که مایه^۲ حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی بر افروخت و به عالم فرستاد . تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید . . . اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است . این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و در روشن و پدیدار تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه^۳ سستی و افسردگی و سرمای^۴ گرانی و پژمردگی است نماید و همه^۵ امکان را به مقام قرب رحمان کشاند . هر که نزدیک شد بر افروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند . " (۲) انتهی

این آتش الهی همان ناری است که خداوند میفرماید : " نور علی نور " بیهدی الله لنوره من یشاء " (۳) .

این آتش الهی در سال " ۹ " از ظهور نقطه^۶ بیان در سیاه چال طهران فروزان شد و با وجود طوفان های مخالف نفس وهوی و تند باد های نافرمانی و نابخردی آرمیان نابکار بی فانوس به

(۱) لوح احمد فارسی (۲) مجموعه^۷ بزرگ الواح (۳) قران سوره نور ۳۵

آهننگ بدیع

اشتمال خود ادامه داد و پرده های اوهام و خرافات و حجاب های عادات و تقالید را بسوخت و سرانجام در سال " ۱۹ " از بصفت حضرت رب اعلی در بغداد گروه پاکدلان اهل بیان را - فراگرفت .

جمال اقدس ابهی در این باره میفرماید :

" اگر چشم بصیرت ناس باز بود ، همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا^۱ و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن . ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم . " (۱) .

این شمع افروخته^۲ یزدان شمع وجود نفوس بیشماری را در عراق و ایران فروزان کرد و آتش بدل و جان بسیاری از پیروان نقطه^۳ بیان زد . آن کسانی که با شنیدن این ندای شیرین دلبر نازنین که :

" ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زنیید و ای عاشقان بی دل و جان بر ممشوق بیائید و بی رقیب نزد محبوب روید (۲) " لبیکگویان جام و فانیوشیدند الم و بلا کشیدند رقص کنان به مشهد فدا رویدند و از پیمان^۴ جانبازی با دل و جان چشیدند و به آرزوی دیرین خویش - رسیدند .

ورقا^۵ گوید :

" چو سدره^۶ هیکلش به حب شرر بار شد

ز جذبه^۷ عشق وی جهان پراز نار شد "

" چو آذرین طلعتش به جلوه نوآر شد

زنو بهار جمال زمانه گلزار شد "

" فتاد اندر قلوب ز نار عشق التهاب^۸ "

در تاریخ امر جدید شواهد بسیاری از این فداکاریها و جانبازیها یافت میشود . و اگر گوئیم که صفحات آن باخون شهدا^۹ نوشته شده چندان از راه راست دور نشده ایم . اما بمصداق بیان " قد جعل الله البلاء غاریة لهذه الدسكرة الخضراء و نباله لمصباحه الذی به اشرقت الارض والسما^{۱۰} " (۳) و مفاد آیه^{۱۱} " بلائی عنایتی ظاهره نار و نعمة و باطنه نور و - رحمة (۴) "

(۱) لوح شکر شکن (۲) مجموعه^{۱۲} بزرگ الواح (۳) لوح سلطان ایران (۴) کلمات مکنونه

آهنگ بدیع

آتش افروخته^۱ ایزد مهربان روز بروز بر شعله و فوران خویش افزود و چراغ روشن یزدان از —
بادهای نافرمانی و پندارهای نابخردانه و کردارهای نابکارانه^۲ آد میان خاموش نگردد و هر
آن روشن تر و هر دم فروزان تر گشت . تا آنکه گروه بیشماری به روشنی نام خداوند یکتا از —
تیرگیها آزاد شده از جهان وجهانیان گذشته و بسوی دوست یگانه شتافتند و از شمع وجودش
آتش گرفتند و چنان سوختند و ساختند تا هر یک چون شمع شاهد فروزان انجمنی شدند و آتش
بدلها زدند و جانها سوزاندند .

عاشقی در هنگام جانبازی این شعر را سرود :

" ای خوش آن عاشق سرمست که دریای حبیب

سرود ستا رندانده که کدام اندازد "

دل داده^۳ دیگری در مشهد فدا چنان از نار حَبِّ بها^۴ آتش گرفته و از جام الست سرمست
شده بود که باد صبارا خطاب کرده و گفت :

" ای صبا از من به اسماعیل قربانی بگو :

زنده برگشتن ز کوی دوست شرط عشق نیست "

قربانی دیگری در قربانگاه عشق ندا در داد :

" ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق

بر مگرد و جان بده در راه عشق "

باری اگر بخواهیم در این مقال بیشتر گفتگو کنیم سخن را بدر از آ کشانده و از مقصود

دور مانده ایم از این رو باین گفتار از جمال مختار اکتفا کنیم که میفرماید :

" ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس " سر بریده فراوان بود بخانه " ما " محبوب تر

آنکه در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان

سیر نمائی . و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار

نمودند و از مشهد فدا برنگشتند . . . و چه مقدار نفوس دیگر که بعد از اخذ بمنتهای —

استقامت ظاهر شدند . بشأنیکه تاحین خروج روح از جسد بذکر اسم اعظم جهرتا زاکر

بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده . " (۱) انتهى

(۱) مجموعه بزرگ الواح .

آهنگ بدیع

باید شرط و فاعل را از شمع آموخت. باید سوخت و ساخت تا چون شاهد عشق

انجم عالم را روشن کرد .

آری بایستی چون شعله آتش و مانند شمع فروخته شاهد هر انجم باشیم تا پرده های او هام و خرافات و حجاب های عادات و تقالید آدمیان را بسوزانیم و باطن و ضمیر آنان را روشن نمائیم و از سوی دیگر آب زندگانی بدوستان الهی بنوشانیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم . مگر پیشینیان ما چنین به عهد خویش وفا نکردند ؟ آیا پای کویان به قربانگاه نشناختند و با بذل خون خود شرط و فاجانیاوردند ؟ آیا مانند شعله ای فروزان آتش بذل و جان این و آن نینداختند و چون شمع شاهد انجم عالم انسان نشدند ؟ مگر نار حب الهی آنان را چنان شعله ورن ساخت که از جهان و جهانیان گذشتند و رقص کنان به قربانگاه جانان دویدند و گروه بیشماری از آدمیان را بتمجیب و حیرت واداشتند ؟ پس چرا ما نباید چنان باشیم ؟

آری باید بروش گذشتگان سلوک کنیم و در طریق پیشینیان قدم گذاریم و زندگانی پرافتخار آنان را سرمشق خود قرار دهیم . گفتار و رفتار و کفر ایشان را شمار زندگی خویش سازیم و مانند آنان ابتدا شمع وجود خود را از نار حب بها روشن کنیم تا شایسته آن گردیم تا شاهد انجم عالم انسان شویم . زیرا بگفته شاعر :

" ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش "

اینست شرط وفا و رسم بندگی آستان بها .

بیایید همه با هم دست نیاز به درگاه حضرت بی نیاز بلند کنیم و این مناجات آغاز نمائیم :

" ای پروردگار عالمیان در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان بمشاهده روی مهرویت کامران فرما . در این عالم چون شمع بگذاز و در آن عالم چون پروانه گرد شعله جمالیت پرواز ده . توئی خجسته دلبر من و توئی فرخنده یار جان پرور من . "

ع ع

× × ×
× ×
×



دکتر هرمان گروسمن



جناب دکتر هرمان گروسمن در سال ۱۸۹۹ میلادی در شهر (روزاریو) کشور آرژانتین تولد یافت و در جوانی خود را در آنجا بسربرد تربیتی که والدین با او دادند و همچنین نفوذ محیط و زندگی بین نژاد های مختلف و ملیت ها و ادیان و طبقات متنوع او را بکلی از تمصبات عاری نمود .
وقتیکه عائله دکتر گروسمن در سال ۱۹۰۹ در آلمان در شهر هامبورگ سکونت اختیار نمود مشارالیه از افکار محدود و دیکه در دوره ویلهلم حکمفرما بود رنج میبرد .
دکتر گروسمن در جنگ بین المللی اول در فحاربه با فرانسه شرکت کرد .

در سال ۱۹۱۸ با جسمی خسته ولی با امید فراوان باینکه میقات وحدت جمیع ادیان باید خیلی نزدیک باشد از جنگ برگشت اشعار و آثار ادبی او در این دوره حکایت از آمالی مینمود که مشارالیه بزودی آنرا در آئین الهی پیدا خواهد کرد .
جناب هرمان گروسمن محصل در رشته اقتصاد و هنرهای زیبا بود و بعد ابد رجه دکترادر علوم نائل گردید .

در سال ۱۹۲۰ در شهر (لایپزیک) در مجمع تئوسوفها با آقای (هارلان اوپر) و خانم ایشان که از ارض اقدس مراجعت نموده بودند ملاقات نمود بمحض ورود بمجمع و شنیدن مطالب امری فوراً درک نمود که راه حقیقت و هدف حیات آتیه خود را یافته است — بدین ترتیب —
دکتر گروسمن از پیروان امر مبارک شد و در سال ۱۹۲۰ بدریافت لوحی از حضرت عبدالبهاء مفتخر گردید و پس از آنکه مدت هشت روز در (لایپزیک) با میس (نوبلاک) و میسن ریسی اطلاعاتی راجع بامر تحصیل نمود بشهر هامبورگ مراجعت کرده و سبب ایمان مادر و خواهر خود

آمنگ بدیع

گردید. از آن بعد در هامبورگ و سایر شهرهای شمال آلمان به تبلیغ امرالله پرداخت بعد به شهرهای ویلهلمین و ارشتات و فرانکفورت برای نشرنفحات مسافرت کرد و پس از جنگ بین الملل — دوم در ویسپادن و ارشتات و همچنین در نقاط مختلفه که در نقشه پنجساله پیش بینی گردیده — مشغول خدمت شد. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۶ که مریض شد عضو محفل روحانی ملی بود تشریف با رض اقدس در سال ۱۹۳۷ (با عائله اوج سعادت در حیات بهائی او بود .

در زمانیکه تشکیلات امری از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ ممنوع شده بود مشارالیه از طرف حزب نازی تحت تضيیقات شدید قرار گرفت و در سال ۱۹۴۵ (بعد از جنگ که موسسات بهائی مجدداً استقرار یافت در کتر گروسمن بخد مات امریه مشغول گشت و در سامبر ۱۹۵۱ بصرف فضل و عنایت حضرت — ولی امرالله بر تبه ایادی امرالله ارتقاء یافتند و از آن تاریخ تا کنون در میادین مختلفه بخد مت امرالله قائم بوده و میباشند .

(نقل از " اخبار امری ")

بقیه از ص ۹ (آزادی حقیقی)

خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئله منازعه بقا سرچشمه جمیع بلا یا است و نکبت کبری " و از جمله میفرماید: " ای حزب الله بحمد الله جمال مبارک اعناق را از سلاسل و اغلال خلاص نمود و از جمیع رهائی داد و فرمود باریکد آرید و برگ یک شاخسار بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهر پرور گردید بیگانگان را مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابة یار نوازش فرمائید . . . "

و از جمله میفرماید: " ای حزب الله مباد از خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یاروچه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان بطمنه گشائید در حق کل دعا کنید و از برای کل موهبت و غفران طلبید زنها زنها را از اینکه نفسی از یگری انتقام کشد و لود دشمن خونخوار باشد زنها را از اینکه نفسی خاطری بیازارد و لود خواه و بد کردار باشد . . . "

با این بیانات مبارکه معلوم گردید که اولاً آزادی بشر فرد او جمعا امری است ضروری و حتمی و معنی آزادی حقیقی هم رهائی از قید و بند نفس و هووی و از تمایلات حیوانی و نجات از اوهام و خرافات و — تبعیت کامل از وظایف حقیقی انسانی است که از طرف مرپیان الهی یعنی مظاهر مقدسه — رحمانی در هر دوری بیان شده است .

~~~~~

# چگونه بهائی شدم

( آنچه در زیر بنظر خوانندگان عزیز میرسد شرح تصدیق آقای ژانه یکی از جوانان -  
مقیم باترست ( BATHEREST ) آفریقا است که بوسیله ناشر نفعات الله جناب  
فنا ناپذیر بشرف ایمان بامر مقدس بهائی نائل گردیده است ) .

تصصبات و خرافات تسمسی است که حقایق  
معنوی را از انظار مستوره نموده و جز پوست  
و قشری از آن باقی نگذاشته است ساکنین  
شهر باترست عموماً مسلمان میباشند و لسی  
تنهاعده معدودی را میتوان دید که دیانت  
خود را از روی ایمان واقعی درک کرده و -  
احکام آنرا از صمیم قلب عمل میکنند .  
پیروان دیانت مقدس اسلام نظیر مسیحیت  
دلیل مسلمانی خود را قرائت آیات قرآنی  
دانسته و بدون اینکه بمفهوم واقعی این آیات  
پی برند بقرائت لفظی آن اکتفا میکنند و -  
رهبران آنها نیز که دیانت را وسیله کسب و -  
اعاشه قرار داده اند کوششی برای هدایت  
و تعلیم آنها برای پی بردن بمعانی واقعی  
قرآن نمی کنند - و همین عمل موجب گردیده  
که تعلق خاطر قاطبه مردم با اصول دیانت از  
بین رفته و آنها را دچار مخاطره نموده و بوادای

درده سال اخیر یک نوع قحطی روحانی  
سرتاسر ( باترست ) را فرا گرفته و اهالی  
این سرزمین بعلت محرومیت از موائد الهی  
احساسات روحانیه خویش را بکلی از دست  
داده اند .  
نویسنده این داستان خود یکی از همین  
افراد بود که بعلت عدم استفاده و استفاضه  
از فیوضات رحمانی از دسترسی بسرچشمه  
حقایق روحانی محروم بود - حقیقت قضیه  
این است که همه ماها در مقام تحری حقیقت  
میباشیم ولی باکمال تأسف باید گفت آنچه  
که از این خوان نعمت بدست ما میرسد عبارت  
از قطعات خیلی کوچک و دستخورده ایست  
که علمای رسوم و قشری ادیان آنها را بدون  
اینکه دارای مواد تغذیه کننده باشند در -  
اختیار ما میگذارند .  
علل عمده این فقر و فاقه روحانی وجود

## آهنگ بدیع

لا مذهبی سوق دهد — علما و پیشوایان مسیحی نیز در این مورد دست کمی از رهبران اسلامی ندارند و مغز پیروان خود را از خرافات و تقلیدی که ساخته و پرداخته افکار سودجویانه خودشان می باشد پرمیکنند شرب مسکرات آزادانه در بین آنها متداول و حتی در میان بعضی از فرق مسیحی مصرف آنها از ضروریات دینت دانسته اند .

شکی نیست که اعتیاد بمسکرات خطر بزرگی رامتوجه نسل جوان نموده و نه فقط آنها را نسبت باصول دینت بی علاقه میکند بلکه گرفتار انواع مخاطرات اخلاقی نموده و حیات عائله را دچار فساد و تباهی مینماید .

در این جا باید اشاره هم بر رقابت و اختلافات موجوده بین مسیحیت و اسلام نمود این رقابت وهم چشمی در ( باترست ) بین پیروان این دو دینت کاملا محسوس است .

من پیش خود نمی توانستم فکر کنم که خداوند بزرگ میلیونها مسیحی و مسلمان را فقط برای این خلق فرموده که هر يك دیگری را کافر شمرده و تسلیم آتش جهنم نماید و در حقیقت برای من معلوم نبود که پیروان کدام يك از دو دینت رستگار و یا کافر میباشند — مدتها این مطالب فکر مرا بخود مشغول ساخته بود تا يك نفر از دوستان من مرا از ظهور امر

بهای مطلق ساخت .

من پیش خود فکر میکردم خدائی که اینهمه مخلوقات گیتی را خلق فرموده قطعاً لطف او شامل حال همه می باشد و دلیلی ندارد که بین آنها تفاوتی قائل شود — دوست من تذکر داد که اتفاقاً اصول معتقدات دینت بهائی هم بروحد تعالیم انسانی قرار گرفته است و این تذکر موجب گردید که در اطراف دینت بهائی به تحقیق بپردازم .

موقعی که سن من بحد بلوغ رسید پیوسته در این فکر بودم که دین امری است که افراد باید شخصا به تحقیق پرداخته و توجهی به معتقدات آباء و اجدادی خود نداشته باشند متأسفانه تقلید و تعصب مذهبی عده بیشماری را از تحقیق در اطراف مسائل دینی محروم نموده و همین تقلید مانع بزرگی جهت کمال و پیشرفت عالم انسانی گردیده است .

از طرفی پیشوایان ادیان مردم را بطوری در ابهام و تاریکی نگهداشته اند که بهیچوجه مایل بمباحثه و تحقیق نیستند زیرا خائفند مبادا مقام و عنوانی را که دارا هستند از دست بدهند .

در این موقع بود که با آقای فنا ناپذیر تماس گرفتم ایشان با خانم و سه طفل خود قریب چهار سال است به ( باترست ) آمده اند

رسول اکرم نیز نسبت بحضرت مسیح تعصبی  
 بخرج نداده اند عمل انبیاء الهی تنها  
 تغییر بعضی از احکام دیانت قبل برحسب  
 اقتضای عصر و زمان است - بعدا در اثر  
 مطالعاتی که بعمل آوردیم باین حقیقت نائل  
 شدیم که اساس جمیع ادیان الهی یکی است  
 و رسالت حضرت بهاءالله در این عصر جدید  
 برای هدایت و ارشاد جمیع افراد انسانی  
 است - صرفنظر از نژاد و ملیت و سایر  
 اختلافات که امروزه موجب جدائی نوع انسانی  
 از یکدیگر گردیده است افراد بهائی ستمی  
 میکنند که این حقیقت کلی را که عبارت از -  
 وحدت عالم انسانی است بین افراد  
 بشری منتشر کنند .

هم اکنون افراد بهائی در اطراف واکناف  
 جهان بدون تظاهر و باکمال آرامش خاطر  
 مساعی خود را برای وصول به این هدف  
 عظیم که دنیای امروزه شدیداً بآن احتیاج  
 دارد صرف نموده و توجه عموم افراد بشری  
 را نسبت باین تعالیم حیات بخش جلب  
 مینمایند .

+ + +  
 + +  
 +

تا ظهور حضرت بهاءالله را بطالبین حقیقت  
 ابلاغ نمایند و در خانه محقری زندگی میکنند  
 که درش همه روزه بر روی همه باز است -  
 میهمان نوازی و فروتنی و خضوع این شخص  
 هر واردی را تحت تأثیر قرار میدهد -  
 خلاف اروپائینی که ساکن این ناحیه -  
 میباشند در خانه فناپذیر پیشخدمت و پیا  
 خدمتکار وجود ندارد و پذیرائی بوسیله خود  
 او و یا فرزندان فرمانبردارش انجام میشود .  
 پس از ابراز محبت و خلوص که در موقع  
 ورود نسبت بمن انجام شد جناب فناپذیر  
 شروع بمعرفی امر بهائی نمودند - ابتدا  
 تاریخچه مختصری از امر مبارک جهة من بیان  
 نموده و سپس به تعالیم حضرت بهاءالله که  
 عموماً بنا بر احتیاجات و ضروریات عصر حاضر  
 نازل گشته پرداخته و یک جلد کتاب بهاءالله  
 وعصر جدید را نیز بمن اهداء فرمودند -  
 از مطالعه این کتاب و بیاناتی که جهة من  
 توضیح داده شد باین حقیقت پی بردم که  
 اصول کلیه ادیان الهی یکی است و اختلافاتی  
 که ما در ظاهر مشاهده میکنیم یا بعلمت  
 مقتضیات زمان و یا بعلمت خرافات و اوهامی  
 است که پیروان تعصب ادیان بر آنها  
 بسته اند - حضرت مسیح هیچگاه حضرت  
 موسی را مورد سرزنش قرار نداده و حضرت

# صاحب عالم

صاحب عالم جمال اقدس ابهاستی  
 آنکه نیل عاشقان اند رهش جان بافتند  
 آنچه در امکان فد اگر دیده جان عاشقان  
 پاگرانند انبیا ومرسلین در درگمش  
 عالم اسما حسنی بردش واقف پیو عبد  
 قدرت او جاری اندر عمق قلب اکائنات  
 تاف تا تاف بهمان بگرفته اسم اعظمش  
 نیست جایی گونه اندر سایه الطاف اوست  
 شد کشیده بر سر عالم همایون شهپیرش  
 اصبعش بگشوده ابواب ممالک بجلگی  
 طالعش طالع ز آفاق بعید است و قریب  
 جیش جزارش گرفته جمله آفاق فرنگ  
 سر سر آمریک شد منتوح امر اقومش  
 غرب از انوار رویش روشن و گلشن پیوروز

ناصر یاران خود از عالم بالا ستی  
 ذبح اعظم در ساطع حضرت افلاستی  
 جملگی اندر ره آن طلعت نور استی  
 پایگاه رفعتش بالای هر بالا ستی  
 سر اکرم ساجد آن در گه علیاستی  
 در دل هر ذره عکسی ز آن رخ زیاستی  
 قلب تا قلب زمین در دال آن بولاستی  
 سایه اش گسترده اندر پهنه دنیاستی  
 شهپیرش گسترده تا عند است تا بر ماستی  
 لشکرش در چین و در ما چین و منتاوا ستی  
 کوکبش ساطع بیبروم و بر و صحراستی  
 صد فتوح از شهسوارانش در آفریقا ستی  
 صد قیامت در زمان در قطب آمریکا ستی  
 آفتابش طالع اندر مشرق اقصاستی

او تجلی کرده بر آفاق از شمس جمال

واله شمس جمالش عالی و ادناستی

سین سندی

# خاطره بی از سفر مازندران

از شاگردان که جنبه کاوش و تحقیقی در آنها وجود داشت و شاید هم بهمین منظور در کلاس شرکت میکردند سئوالاتی از مواضع امری میکردند و جوابهایی میشنیدند و کم کم صحبت های تحقیقی و استدلال جزء برنامه کلاس شده بود بدین ترتیب که بعد از پایان درس جمعی میرفتند و عده برای ادامه بحث دیانتی ساعتی دیگر میماندند و کلاس درس تبدیل بجلسه تبلیغ و استدلال میشد و این وضع مدتی ادامه داشت.

شبی از این شبها که مصادف با شب نوزدهم ماه رمضان و شب احیاء بود ( ۱۹ - رمضان سال ۱۳۵۰ قمری مطابق با ۸ بهمن ماه / ۱۳۱۰ شمسی ) .

بعد از آنکه صحبت ها و مباحث مطروحه امری بپایان رسید و حاضرین متفرق شدند سه نفر از آنها که بامن بیشتر اظهار صمیمیت میکردند و بمباحث امری زیاد تر علاقه نشان میدادند باز ساعتی ماندند و وقتی خواستند بروند اظهار و پیشنهاد نمودند که با هم

در اردی بهشت ۱۳۱۰ شمسی کسه تازه وارد خدمت دولت شده بودم بمأموریت اداری ببابل مازندران رفتم و چون پیش از اینکه بخدمت دولت در آیم سالی چند در شغل معلمی بسر برده بودم و این کار برای من تقریباً عادت شده بود و اصولاً نیز علاقه و اشتیاقی بحکم وراثت بکار تعلیم و تلمم نداشته و دارم ( زیرا پدرم هم عالم و مدرس بود ) پس از آنکه در بابل منزلی تهیه کردم و تکلیف کار اداره و زندگیم معلوم شد برای اوقات فراغت و بیکاری کلاس درس و بحثی در منزل خویش ترتیب داده و عده شاگرد بدون اینکه انتظار اجرت و مزدی داشته باشم برای مذاکره عربی و ادبیات در آن کلاس پذیرفتم . در این محفل بحث جمعی از دانش پژوهان و دستاران ادبیات شرکت میکردند و از طرفی چون از بدو ورود ببابل بسببی که خود داستان جداگانه دارد در خور مقابله دیگری است ببهائی بودن مشهور شده بودم هر شب پس از خاتمه کلاس بعضی

## آهنگ بدیع

قدری بگردش برویم گفتم در وقت است و برف هم میبارد و موقع گردش نیست گفتند بعکس چون ماه رمضان و شب احیاست و چراغهای برق تا صبح میسوزد ( شبهای غیر ماه رمضان برق شهر از ساعت ۲ شب خاموش میشد ) و مردم تا صبح در زهاب و ایاب هستند گردش خیابان خالی از کیفیتی نیست با پیشنهاد آنها موافقت کردم و با هم بیرون آمدیم چون در اثناء عبور نیز سرگرم صحبت بودیم و من بتبعیت از آنها راه می پیروم - یقوت خود را با آن سه نفر جلو در مسجدی که در وسط بازار بابل بود ایستاده دیدم . شبستان بزرگ مسجد مملو از جمعیت بود و سید محمّی بالای منبر بصحبت و موعظه مشغول بود ( این آقا معروف بسید دست غیب و از خارج بمنظور موعظه در ماه رمضان باین شهر آمده بود ) و امام جماعت مسجد ( جناب آقا شیخ جلال علامه<sup>۶</sup> - حائری ) که از علمای با سواد و خوش ذوق بابل بود و مرانیز قبلا دیده بود و میشناخت در وسط محراب رویدر مسجد نشسته بود چند نفر از جالسین شبستان که پشت بدر ورودی و رو بمحراب و منبر نشسته بودند صدای پای ما روی خود را بطرف در - برگردانده متوجه ما شدند و بعد بتبعیت

آنها و بتدریج تمام جالسین شبستان روی - خود را بعقب برگردانده بیرون در خیره شده بما می نگریستند بطوریکه سید روضه خوان مجبور شد بالای منبر ساکت بنشیند در اینوقت امام جماعت مسجد که با وضع غیر منتظره ای رو برو شده بود دست خود را جلو چراغی که در مقابلش میسوخت گرفته بیرون در متوجه شد و چون مرا شناخت از راه دور و با صدای بلند فرمود بفرمائید بفرمائید وارد مسجد شدم و جالسین از میان خود راهی باز کردند و باصطلاح کوچه دادند من با سه نفر همراهان خود باطمینان و ابهت تمام از میان جمعیت گذشته لب محراب و تقریبا در کنار امام مسجد نشستیم و مورد کمال احترام امام واقع شدیم . در اینوقت سید روضه خوان که همچنان ساکت و متحیر بالای منبر نشسته بود صلواتی طلب کرد تا مردم را آماده و بصحبت خویش متوجه دارد و سپس چنین بصحبت ادامه داد که : بلی بطوریکه گفتم سید باب در صفحه بیستم کتاب اقدس گفته است حرمت علیکم ازواج - آبائکم ( حرمت را بصیغه متکلم وحده و - ازواج را نیز بفتح جیم ادا کرد ) و سپس در اطراف این موضوع لختی سخنان اعتراض آمیز گفته بقیه<sup>۶</sup> مطلب را بشب دیگر موکول و از منبر



## آهنسنگ بدیع

فرود آمد . احساس کردم که آوردن من  
بمسجد از طرف آن سه نفر با توطئه و نقشه  
قبلی انجام شده بدین ترتیب که این آقایان  
از منبر رفتن سید در مسجد مطلع بوده و —  
سخنان او را که هر شب در زمینه انتقاد و  
استهزا نسبت بامر بهائی صحبت میکردند  
شنیده و از طرفی بمطالب استدلالی من نیز  
توجه داشته و در صد بر آمده اند که مرا  
بدین تدبیر بمسجد کشانده و اعتراضات و —  
یاوه گوئی های سید را بن من بکشند و بزبان  
بیزبانی بگویند اگر آنها که تو میگوئی درست  
است پس این آقا چه میگوید و اگر نه جوابش  
چیست . بفرود آمدن واعظ از منبر اذان —  
گوی مسجد بارای سلامی که علامت ختم  
مجلس است پرداخت و صدای بلند خواند که  
السلام علیک یا ابا عبد الله الی آخر و مردم  
از جای خود برخاستند و من در ضمن —  
ادای سلام از بین جمعیت خود را نزدیک  
سید که در میان آنها ایستاده بود رسانیده  
پهلوی او ایستادم وقتی سلام تمام شد و —  
خواستند بروند بازوی دست غیب را گرفتم  
برگشت نگاهی کرد گفتم آقا عرضی داشتم  
گفت بفرمائید گفتم بفرمائید خدمت آقای  
علامه ( امام مسجد ) تا عرض کنم . من و رفقا  
وسید کنار محراب نشستیم و جناب علامه نیز

همچنان در میان محراب نشسته بود و مردم  
نیز که این منظره را دیدند ایستادند بسه  
بینند من کلاهی بیک سید واعظ منبری چمه  
میخواهم بگویم . رو بسید کرده گفتم جمله ای  
که بالای منبر فرمودید یکی دو اشتباه داشت  
اگر اجازه میفرمائید تذکر دهم گفت بفرمائید  
گفتم فرمودید سید باب در صفحه بیستم  
کتاب اقدس گفته است "اولا کتاب اقدس از —  
سید باب نیست و از آثار بهاء الله است  
ثانیا کتاب اقدس بقطعه های مختلف چاپ  
شده شاید نسخه ای که شما دیده اید این  
جمله در صفحه بیستم آن بوده ولی در کتاب  
دیگر که بقطع بزرگتر یا کوچکتر چاپ شده  
باشد در صفحه دیگر باشد در این صورت  
تصریح بصفحه بدون ذکر چاپ و قطع کتاب  
صحیح نیست زیرا ممکن است شنونده محقق  
برای تشخیص صحت و سقم اظهار شما برو  
کتاب اقدس پیدا کند و صفحه بیستم آنرا  
ببیند و چون قطع کتاب با کتابی که شما —  
دیده اید فرق داشته باشد آن جمله را نیابد  
و شمارا جاعل و مفتری تصور کند گفت درست  
میفرمائید گفتم و اما اینکه حرمت را بصیغه  
متکلم وحده و مفعول آنرا منصوب بیان کردید  
صحیح نیست و این کلمه بصیغه فصل  
مجهول یعنی بضم حا و سکون تا آمده و —

## آهنگ بدیع

آمدیم و آن سه نفر تا در منزل مرا مشایعت کرده رفتند و چون در آنوقت در بابل بملّت انتقال اداری یکی از اعضای محفل روحانی بشهر دیگر محفل روحانی بابل مرا بجای عضو منتقل بعضویت محفل دعوت کرده بودند و عضو محفل بودم همان وقت شب بعد از - تنها شدن یکسر بمنزل جناب دکتر فسروغ بّصاری رئیس محفل رفتم و بسایر اعضا نیز که در همان حول و حوش بودند اطلاع داده شد و محفل تشکیل گردید و جریان وعظ و یاوه گوئی های روضه خوان بمرض محفل رسید و اقدامی صورت گرفت که از شب دیگر از طرف مقامات صالحه دولتی بسید اعلام شد که فقط روضه بخواند و از ذکر سخنان متفرقه خودداری کند و بدین ترتیب دنباله مذاکرات سید از منبر قطع گردید .

\* \* \*

\* \*

\*

ای جوهر غفلت درینج که صد هزار لسان  
معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی  
غیبی در لحنی ظاهر و لکن گوشیه تابش نمود و  
قلبی نه تا حرفی بیاید .  
(کلمات مکنونه)

مفعول آن بمنوان نایب فاعل مرفوع است و بنابراین تلفظ صحیح جمله این است - (( حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ اَزْوَاجَ اَبَائِكُمْ )) و نظائر این جمله در اقدس زیاد است مثل رُقِمَ عَلَيْكُمْ الضِّيَافَةُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ الصَّلَاةَ وَغیره چنانکه در قرآن هم از این قبیل آیات بسیار است مانند حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ اِمْهَاتِكُمُ الی آخِر (آیسه ۲۷ از سوره نساء ) وَ حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالِدًا مٌ وَ لِحْمًا وَ الْخَنزِيرَ الی آخِر (آیسه ۴ از سوره مائده ) و بنابراین اگر جای دیگر خواستید این جمله را استشهاد کنید صحیحاً حَرِّمْتُ بَضْمَ حَاءٍ وَ سَكُونِ تَاءٍ وَ اَزْوَاجَ بَضْمَ جِيمٍ بفرمائید تا روشن فکران ایرادی نکنند سید مات و مبهوت بمن نگاه میکرد و رفقارا - سرتا پا حیرت گرفته بود در این حال جناب علامه رو بسید کرده و اشاره بمن فرمود آقایان... از فضلا و شعرا هستند و فصلی نسبت بمن اظهار محبت نمود که باعث خجلت من گردید و از او اظهار تشکر کردم سید گفت بلی اسم ایشانرا شنیده بودم و خیلی میل داشتم ایشانرا ببینم گفتم منزل من همیشه برای - اظهار تقدّر دوستان آماده است و اشاره بآن سه نفر کرده گفتم این آقایان هم بنده منزل را خوب میدانند ممکن است سرافراز فرمائید و سپس برخاسته از مسجد بیرون

# جواب سوالات

جناب هنرمندان یکی از همکاران عزیز " آهنگ بدیع " سوالاتی باین هیئت ارسال نمودند که سوالات ایشان و جوابهایی که فاضل جلیل جناب اشراق خاوری علیه بهاء الله تهیه فرموده اند زیلا درج میگردد :

سؤال اول - آیا " وَرَقَه " در زبان عربی بمعنی " ورقا " تاکنون استعمال شده ؟ .  
جواب - ورقا پرنده ایست که باید رنگ، خاکستری داشته باشد علامت تأنیث در عرب - یکی الف ممدوده است مانند " ورقا " و نیز " ها " تأنیث است مانند " ورقه " و لکن " ورقا " در کتب آمده . اما ( ورقه ) مطابق اصطلاح دارجه است و بسکون ( را ) بمعنی همان پرنده خاکستری یا کبوتر آمده است .

سؤال دوم - آیا در این عبارت الهی که در لوح مقدس احمد نازل شده " . . . تغن علی افنان سدره البقا بالحن قدس ملیح . . . بر سر " قدس " باید الف و لام بیاید یا نه و آیا ملیح باید بلفظ تذکیر آید یا تأنیث و آیا لفظ ( ظلل ) را جز حق جل جلاله و بغیر از مرحوم ابوالفضائل و جناب اشراق خاوری از دانشمندان برجسته کسی " سایه ها " نه " سایهها " ترجمه کرده و آیا " مصاب " در لغت عرب تاکنون بمعنی مصیبت آمده است که حضرت باب اعظم روحی و روح الوجود له الفداء در صحیفه طیبه عدلیه استعمال فرموده اند ؟

قوله . . . هرگاه لَحَبَّ اللّٰه حرکت نموده اند و جد و جهد خود را نموده اند مصاب بوده اند . . .  
جواب - راجع بالحن قدس ملیح چون الحان اضافه بقدس شده الف و لام نمیخواهد مانند حظیره القدس و چون الحان نکره استعمال شده قدس هم نکره است و بالحن قدس - خوانده میشود و ملیح هم بنابراین که صفت مضاف الیه جمله قبل یعنی صفت قدس است باید مذکر و نکره باشد نه معرفه و مؤنث و بنابراین جمله درست است و اشکالات کسروی که در این خصوص کرده وارد نیست

## آهنگ بدیع

کلمه **ظَلَل** جمع **ظَلَّة** است و بمعنی سایبان است یعنی چیزیکه بر سر انسان سایه بیندازد در آیه **فی ظلل من الغمام** یعنی ابر بر سر او سایه می اندازد و بنابراین معنی **فی ظلل من الغمام** اینطور میشود در سایه از ابر یعنی ابر بر سر او سایه انداخته بنابراین معنی که ابوالفضائل مرحوم ذکر فرموده صحیح است و البته کسیکه در سایه از ابر باشد معنایش اینست که ابر بر سر او سایه افکنده و بنابراین ابر سایبان او میشود این جمله را هم متذکر میشوم که در ایقان چاپ دهلی ص ۴۶ جمال قدم **جلّ جلاله** این آیه را ذکر فرموده و ترجمه **فی ظلل من الغمام** را در سایه از ابر ذکر فرموده اند.

کلمه **مصاب** در بیان **مبارک** با **صاد غلط** کاتب است و اصل آن **مصاب** با **ثاء** مثلثه است آنچه اخیراً از آثار حضرت اعلیٰ بطبع رسیده است از اینگونه اغلاط کتابتی که سهو کاتبین و نساخ است بسیار است نه تنها صحیفه عدلیه بلکه کتاب بیسان و دلائل سبعمه نیز اغلاط املائی زیاد دارد.



جشن بین المللی جوانان بهائی اهواز - شهرالیه ۱۳۰ بدیع